

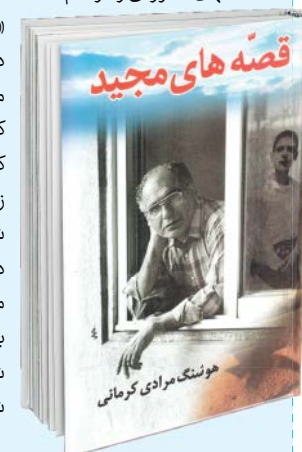
آنچه می‌خوانید خاطرات مشترک چند دهه است  
که آثار هوشنگ مرادی کرمانی آن را رقم زده است

## آقای خاطره‌ساز

کمتر پیش می‌آید فرد یا افرادی خاطرات مشترکی داشته باشند و آن قدر آن خاطره برایشان شیرین باشد که هر زمان تکرار می‌شود، بمشینند، مرور کنند و لذت ببرند. همین چند روز پیش بود در خبرگزاری‌های مختلف، خبر انتشار مجدد کتاب «قصه‌های مجید» قلقلک‌مان داد تا پرونده این هفته را با محوریت آقای خاطره‌ساز، هوشنگ مرادی کرمانی پیش ببریم و بعد از چند سال در خاطرات شیرین کودکی‌مان غرق شویم. بچه‌های قفسه کتاب را به خط کردیم و گفتیم دست بجنبانید که سی و ششمین چاپ قصه‌های مجید منتشر شد و ما بیکار نشسته‌ایم. آنچه می‌خوانید، خاطرات مشترک چند دهه است. بخوانید و لذت ببرید.

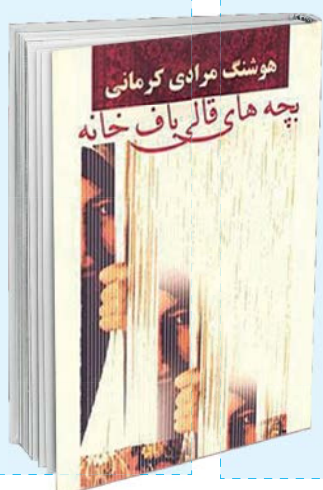
### قصه‌های طلایی

**مریم رحیمی‌پور:** اولین مواجهه من با قصه‌های مجید در کلاس چهارم دبستان بود. آن زمان چهارم را از کتابخانه مدرسه قرض گرفتم و بعد از خواندن چند صفحه، گمش کردم. به همین دلیل تا مدت‌ها قصه‌های مجید برای من چیزی از جنس دلهره بود. اضطراب این‌که چطور به مسؤول کتابخانه بگویم کتاب را گم کرده‌ام. این اضطراب این قدر روی دوشم سنگینی می‌کرد که بی‌خیال قصه‌های مجید شدم و سراغ آثار دیگر هوشنگ مرادی کرمانی رفتم. به گمانم جزو معدود افرادی باشم که «شما که غریبه نیستید» را پیش از قصه‌های مجید خواندم به همین علت شباهت میان شخصیت و خاطرات هوشنگ مرادی کرمانی و مجید را عمیقاً درک کردم. اضطراب کتاب گمشده در سال‌های اولیه نوجوانی بالاخره دست از سرم برداشت و یک روز مجموعه تک‌جلدی و قطور قصه‌های مجید را خریدم و مشغول خواندن شدم. اولین نکته‌ای که توجهم را جلب کرد، کرمانی بودن شخصیت مجید بود. باورم نمی‌شد داستانی که تمام عمر در کوچه‌پس‌کوچه‌های اصفهان تصویرش را کرده‌ام اساساً در جای دیگری اتفاق افتاده است. بعدترها مصاحبه‌ای از هوشنگ مرادی کرمانی خواندم که می‌گفت: «همیشه به من می‌گویند چرا مجید را به اصفهانی‌ها فروختی؟» همان زمان فهمیدم تغییر مکان داستان در سریال قصه‌های مجید به علت مشکلات فیلمسازی اتفاق افتاده. تصور نمی‌کردم این مجید کرمانی به اندازه مجید اصفهانی برایم جذاب باشد اما این‌طور نبود. هر قدر جلوتر رفتم، احساس کردم کتاب را بیشتر از نسخه تلویزیونی اثر دوست دارم. جزئیات قصه در داستان مفصل‌تر به تصویر کشیده شده و به همین ترتیب طنز داستان بیشتر و جذاب‌تر است. تابستان آن سال بدون هیچ زحمتی بیشتر از ۷۰۰ صفحه از کتاب قصه‌های مجید را خواندم و از ته دل خندیدم. بعدترها که معلم شدم، نوجوانی را ندیدم که به اندازه خودم از قصه‌های مجید لذت برده باشد. بچه‌ها اغلب از روند کندن داستان و زیادی جزئیات شکایت می‌کردند؛ چیزی که برای من عامل جذابیت داستان بود و برای آنها موجب دلزدگی شده بود. به بچه‌ها حق می‌دادم و تا حدی خودم را هم مقصر می‌دانستم. فکر می‌کردم باید مقتضیات و ویژگی‌های داستانی را که بیش از ۳۰ سال پیش نوشته‌شده برای نوجوان‌های امروز شرح دهم. احتمالاً آن وقت هر کتابی را براساس ویژگی‌های مخصوص به زمان خودش می‌سنجند و شاید آن موقع به اندازه نوجوانی من از خواندن جزئیات ماجراهای مجید لذت ببرند.



### این کتاب، کار دست است

**کمیل فرحزادی:** «بچه‌های قالیباف‌خانه» اثر دیگری از هوشنگ مرادی کرمانی، نویسنده نام‌آشنای قصه‌های مجید است. کتاب از دو داستان تشکیل شده و روایتگر زندگی سخت و پرفشار بچه‌هایی است که به علت تنگدستی پدر و مادر و فشار فقر در قالیباف‌خانه‌ها کار می‌کنند و زیردست ارباب قالیباف‌خانه مجبورند همه جور سختی، توهین و تحقیر را تحمل کنند یا سر به کوه و بیابان بگذارند. داستان، تلخ و گس‌مزه است. مژه گسی برای خواننده‌ای که جز خواندن و شنیدن داستان ظلم، کاری از دستش برنمی‌آید. دستش نمی‌رسد تا گلوی ظالم را بگیرد و بفشارد. فقط باید کزکرده گوشه‌ای بنشیند و آب‌شور را در کاسه چشم نگاه دارد. استعمار کودکان را ببیند و دم نزند. شلاق خوردنشان برای کوچک‌ترین اشتباهی را ببیند و عبور کند. ببیند کودکان از فشار کار خوابشان برده و با ضربه و الفاظ زشت خلیفه کارگاه بیدار می‌شوند و فریاد نزنند. نویسنده، داستان را با لحن و لهجه کرمانی روایت می‌کند و پیاپی از ضرب‌المثل‌های محلی استفاده می‌کند که فضای زبانی روستا و گفت‌وگوهای عامیانه را تداعی می‌کند. گرچه نویسنده قلم رنجه کرده و در پانویشت صفحات، ضرب‌المثل‌ها را برای ما به فارسی معیار ترجمه کرده است. البته ممنونیم، چون بعضی ضرب‌المثل‌ها چنان غلیظ است که اگر پانویشت راهگشای نویسنده نباشد، شاید متوجه منظورش نشویم. کتاب، تصویر کاملی از وضعیت روستاها و روستاییان در گذشته را به ما نشان می‌دهد. از تباری کدخدای ده با ملاکان و نظامیان به خاطر حق حساب و تریاک زعفرانی تا ظلم به کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست از جانب اربابان قالیباف‌خانه‌ها. از اعتقادات و خرافات جاری در زندگی روستاییان تا نوع غذاهایی که برای ناهار و شام می‌خوردند. نویسنده در خلال داستان آداب و رسوم محلی‌ها، فولکلورشان را با جزئیات بیان می‌کند و اشعاری که در مجلس می‌خوانند را با صبر و حوصله و بیت به بیت بیان می‌کند. هرچند هوشنگ مرادی کرمانی را با قصه‌های مجید می‌شناسند، اما اگر وقت خالی داشتید و می‌خواستید جره‌ای از فرهنگ نیم‌قرن پیش کرمان بنوشید، بچه‌های قالیباف‌خانه انتخاب مناسبی است.



### جادوی شیرین

**مصطفی جواهری:** مدلش را یادم نیست. یعنی اصلاً آن سال‌ها خیلی مهم نبود که تلویزیون خانه را کدام کارخانه ساخته است اما حدوداً ۲۰ اینچی بود. نه فقط تلویزیون مشکی‌رنگ کنار پنجره پاسیوی خانه قللهک که همه تلویزیون‌های آن موقع همین اندازه‌ها بود اما این مهم بود که من ۱۳ ساله، عصرهای کوتاه و دلگیر پاییز را با همان تیتراژ معروف قصه‌های مجید، می‌گذراندم. بالش‌م را می‌انداختم جلوی تلویزیون و جناب کیومرث‌پوراحمد برای دقایقی، غم خروار خروار تکلیف ریاضی مانده برای شب آخر را با جادوی روایت دل‌چسبش از قصه‌های مجید مرادی‌کرمانی از ذهنم فراری می‌داد. عصرهایی که بوی پوست نارنگی با بوی کشک خشک داخل زیرزمین خانه بی‌بی و بوی کاغذهای کاهی کتاب قصه‌های مجید بابا که حوالی ۶۵ سال‌خریداری‌شده بودند، ترکیب می‌شد. نسخه چاپی بابا را تابستان قبل از دیدن سریال خوانده بودم. موقع دیدن سریال، کتاب‌ها را می‌چیدم کنار دستم و سعی می‌کردم داستان این قسمت را بین داستان‌های کتاب پیدا کنم و ببینم روایت پوراحمد از مجید چه تفاوتی با روایت مرادی‌کرمانی از مجید دارد؟ مجیدی که گویی خود من بود. بسا من، شده بودم مجید دوچرخه‌سوار اصفهانی. مجیدی که اگر تصویرش را در قاب تلویزیون نمی‌دیدم، همیشه بخشی از وجودش در کتاب ناقص می‌ماند. مجید برای من و زندگی نوجوانی‌ام مؤثر بود و سرنوشت‌ساز. چه آن‌وقتی که ناظم سیبیلو، جلوی صف مدرسه نمرات تک‌درس ریاضی مجید را از روی دفترش بلندبلند می‌خواند و مقابل صف دانش‌آموزان تحقیرش می‌کرد و باعث می‌شد نگاه‌های معلم علوم را وقتی روی سکوی جلوی کلاس ایستاده بودم و سؤال‌هایش را یکی پس از دیگری بی‌جواب می‌گذاشتم، تاب بیاورم، چه آن‌وقتی که معلم انشایش حرف‌هایش را بهتر از هر فرد دیگری می‌شنید و میدان را برای شیرین‌کاری‌های مجید باز می‌گذاشت تا مجید برای موضوع «چه کسی بیشتر به مردم خدمت می‌کند؟» بگوید: مرده‌شورا و کاری کند که یکی از شغل‌های محبوب من